

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیّه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

## کربلا میدان جهاد اعظم و عرصه‌ی پیروزی عشق بر عقل

**کلمات کلیدی:** امام حسین علیه السلام، سماء، ارض، جهاد اصغر، اکبر، اعظم، نفس، عقل حسابگر، دنیا، اسلام، ایمان، قلب، عشق، محبت.

در مورد اربعین، حدیثی داریم که می‌فرمایند: **بَكَتِ السَّمَاءُ!** آسمان، چهل روز بر حسین علیه السلام گریست. اینکه آسمان گریست، معلوم نیست معنایش همین آسمان دنیا، عالم خاک و طبیعت باشد. یک نکته‌ی لطیف تفسیری عرض کنم: سُمُو یعنی بلندی؛ سماء یعنی بلند، جایگاه بلند. آسمان را هم به همین علت آسمان می‌گویند؛ چون بلندتر از زمین است و بالای سر ماست. لذا سماء هر نقطه‌ی مرتفع و بلندی است در برابر نقطه‌ی پست. بنابراین، اینکه آسمان چهل روز بر امام حسین علیه السلام گریست، شاید معنایش آسمانیان باشد، شاید عالم ملکوت یا عالم جبروت و عوالم بالاتر از عوالم ملک و خاک باشد؛ یعنی ملائکه‌الله چهل روز گریستند. اهل آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام گریستند. شاید معنایش این باشد؛ چون تعبیر سماء را می‌توان برای هر ارتفاعی در مقابل هر نقطه‌ی پستی کرد.

یک نکته‌ی دیگر هم بگوییم؛ اینکه گفتم سماء در برابر ارض است، به معنای بلندی در مقابل پستی، جهادی که امام حسین علیه السلام در راه خداوند متعال موفق به انجام آن شدند، این هم معانی متعددی دارد:

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۸۲ و عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۲۸ و بحرانی، برهان، ج ۵، ص ۱۷.

یک جهاد اصغر داریم، همین مبارزه‌ی ظاهری است. این مبارزه‌ای است که انسان جسم خود را در معرض خطر تیر و تیغ‌ها در میدان مصاف قرار می‌دهد؛ مصاف با کفر و فساد، با ظلم و تباهی؛ و کسی که در این مبارزه کشته شود، شهید اطلاق می‌شود. کشته شدن و شهید شدن در جهاد اصغر، به تعبیری مقدمه‌ی ورود به عالم برزخ است که ملکوت این عالم است. پس، این یک مرتبه است. یک جهاد اکبر داریم؛ جهاد اکبر جهاد با نفس است که احادیث زیادی هم در این رابطه داریم. خاطرتان هست؛ یک گروه از رزمندگان اسلام، پیروزمندانه از جبهه برمی‌گشتند و پیغمبر اکرم ﷺ با اصحاب به استقبال آنان رفتند. وقتی اینها وارد شهر شدند و با پیغمبر ﷺ دیدار کردند، حضرت آنها را تجمید کردند و فرمودند: **مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؛** آفرین بر قومی که جهاد اصغر را با موفقیت پشت سر گذاشتند؛ ولی جهاد بزرگ‌تر پیش‌روی اینهاست و باقی مانده است. آنها تصور کردند که دشمن بزرگتری از یک جبهه‌ی دیگر دارد به مدینه حمله می‌کند و باید به یک جنگ بزرگتر بروند. لذا با تعجب از پیامبر ﷺ پرسیدند: مقصود شما از جهاد بزرگ‌تر چیست؟! ما باید به جنگ چه کسی برویم؟ حضرت فرمودند: **جِهَادُ النَّفْسِ!**<sup>۲</sup> مبارزه‌ی با نفس. چه بسا رزمندگانی که در مبارزه با دشمن خارجی، پیروزمند برگردند، اما در مقابله‌ی با نفس شکست بخورند و از پا دربیایند. فریب نفس را بخورند؛ در برابر نفس تسلیم شوند و مطیع نفس شوند؛ ولو اینکه مطیع دشمن بیرونی نشدند و او را شکست دادند و درهم کوبیدند.

پس جهاد با نفس هم یک مرتبه‌ی از جهاد است. این جهاد با نفس را حضرت فرمودند جهاد اکبر است؛ جهاد بزرگتر است. بزرگتر از آن مبارزه‌ی بیرونی و خارجی است. این، جهادی است که بین عقل و نفس درمی‌گیرد. عقل سماء است و نفس ارض؛ یعنی نفس پست است و عقل بلند. اگر کسی در این جهاد شرکت کند و موفق شود، طبق بحث‌هایی که در ادبیات عرفانی هست و در روایات هم مؤیداتی دارد، به موت اختیاری نائل می‌شود. موت غیر از فوت است. فوت مردن و جان دادن است که طرف را می‌برند و

---

۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۲ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۳ و مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۶۷، ص ۶۵.

دفن می‌کنند؛ اما موت قطع تعلق از دنیا است؛ اینکه انسان از جاذبه‌ی دنیا خارج و بر نفسش مسلط و پیروز شود. اگر کسی این مرتبه را طی کند، می‌تواند از پوسته‌ی عالم طبیعت عبور کند و عالم بالاتر یعنی عالم ملکوت را ببیند. درحالی‌که زنده است و بین ماست؛ اما چشمی در او باز می‌شود که ملائکه‌الله را می‌بیند؛ انبیاء و اولیاء و حقایق عالم بالا را می‌بیند. پس یک بلندی و پستی را اینجا هم دیدیم؛ یعنی عقل سماء است و نفس ارض. این جهاد می‌تواند به یک افق بلندتر هم بکشد.

بعد از جهاد اصغر و جهاد اکبر یک جهاد اعظم هم داریم که جهاد بین قلب است با عقل! اینجا عقل می‌شود ارض، و قلب و دل می‌شود سماء. عقل عاقبت‌اندیش و حسابگر، عقل کاسب‌کار و تاجرپیشه که اگر بخواهد کاری کند، سود و زیان را می‌سنجد؛ می‌بیند این کار برای من فایده دارد یا نه، که انجام بدهم یا نه؛ کار عقل این است. عقل حسابگر است و با همین حسابگری‌هایش بر نفس هم پیروز شد؛ چون حساب کرد دید اگر پیرو نفسش باشد، ضرر می‌کند؛ هم در دنیا ضرر می‌کند هم در آخرت. برای اینکه ضرر نکند با نفس جنگید و نفس را از پا درآورد و تسلیم خودش کرد؛ اما همین عقل، در میدان‌های دیگری کم می‌آورد! آنجایی که باید هرچه دارد، بدهد. عقل هنرش این است که کاسبی کند و چیزی برای شخص گیر بیاورد، حالا چه دنیایی چه آخرتی، عقل هنرش همین است؛ اما جایی هست که انسان باید هرچه را دارد بدهد. اینجا دیگر عقل نمی‌کشد و این توانایی را ندارد.

لذا شما در نهضت حسینی دیدید که وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام قصد کردند به سمت کربلا بیایند، عقلاء آمدند و حضرت را نهی کردند؛ مثل عبدالله بن عباس که می‌دانید مفسر و دانشمند بزرگی است؛ شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اما در وادی عقل گیر کرده و مانده است. آمد خدمت اباعبدالله علیه السلام و کلتی استدلال کرد که نروید! فریب نامه‌های اینها را نخورید؛ شما که دیدید کوفیان با پدر شما چه کردند! با برادر شما چه کردند! حضرت فرمودند: ابن عباس درست می‌گوید؛ اما من باید بروم. یعنی در وادی عقل، همه‌ی استدلال‌های ابن عباس درست است؛ با حسن نیت هم آمده و می‌گوید... و عجیب است! نقل شده

بعد از واقعه‌ی کربلا یکی از آیات سوره‌ی اسراء را می‌خواند و های‌های می‌گریست که چرا با اباعبدالله علیه السلام نرفتم؟ چرا اسیر این عقل دوراندیش شدم؟! گفت:

آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را

انسان باید بتواند از عقل دوراندیش نجات پیدا کند. تا کی می‌خواهد کاسب کارانه نگاه کند؟ بله، اول راه کاسب کارانه نگاه کن؛ عقل را فرمان ببر که تابع نفس نشوی. خدا هم با همین زبان تجارت در قرآن کریم با مردم سخن گفته است. **هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟**<sup>۳</sup> آیا شما را راهنمایی کنم به تجارتی که از عذاب نجاتتان دهد؟ **فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهَا**<sup>۴</sup> مژده باد بر شما به این تجارتی که کردید. **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ**<sup>۵</sup> خدا مشتری است و از مؤمنین نفس و مالشان را در قبال بهشت می‌خرد. این زبان تجارت است و قرآن با این زبان زیاد صحبت کرده. علتش هم این است که اغلب مردم به وادی قلب و دل راه پیدا نمی‌کنند. بزرگان و خصیصین هستند که به آن وادی راه پیدا می‌کنند. اغلب مردم اگر بتوانند همین وادی عقل را وارد شوند و اهل تجارت شوند، خیلی هنر کرده‌اند. این است که قرآن با زبان عقل زیاد صحبت کرده؛ اما یک جاهایی هم با زبان دل صحبت می‌کند. آنجا که می‌فرماید، اگر خانواده‌تان، عزیزانتان، ثروت و تجارتی که به آن دلخوشید، نزد شما محبوب‌تر است از خدا و جهاد در راه او، **فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**<sup>۶</sup> اینجا دیگر وادی محبت است؛ وادی دل و قلب است؛ و خدای متعال با اهل دل با این زبان صحبت می‌کند. فرمود: **وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**<sup>۷</sup> آنان که اهل ایمانند، محبتشان به اوج قلبی حبّ می‌رسد؛ شدیدترین محبت را به خدای متعال دارند.

۳. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۱۰.

۴. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

۵. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

۶. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

به‌هرحال خداوند با زبان دل هم صحبت کرده؛ اما بسیار کمتر از مواردی است که با زبان عقل صحبت کرده؛ چون اکثریت مردم اگر بتوانند در مبارزه‌ی بین عقل و نفس، بر نفس پیروز شوند و عقل بر وجودشان حاکم شود، خیلی موفق بوده‌اند. اما جهاد اکبر انتهای راه نیست؛ جهاد اعظم وجود دارد. اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام در نهضتشان جهاد اعظم را تفسیر عملی کردند. جهاد بین دل و عقل حسابگر! همان‌طور که گفتیم، خیلی‌ها آمدند استدلال عقلی کردند؛ برادر ناتنی امام حسین علیه‌السلام محمد حنفیه آمد و چقدر التماس کرد که برادر نرو! حضرت نفرمودند، تو اشتباه می‌کنی. نه، محمد حنفیه در افق خودش، حرفش درست بود. ابن عباس حرفش درست بود. عبدالله جعفر همسر حضرت زینب علیها‌السلام حرفش درست بود. او هم آمد و التماس و خواهش کرد که نروید! این مبارزه مقرون به پیروزی نخواهد بود؛ اما حضرت فرمودند: من باید بروم! چرا که حضرت، در این مصاف بین عقل و دل، ارض عقلش مغلوب سماء قلبش شده است. لذا در این میدان، دیگر عشق کار می‌کند و هرکس اهل عشق است باید با اباعبدالله علیه‌السلام برود. لذا دیدید روز آخر یعنی روز هشتم ذیحجه که حضرت خواستند از مکه به سمت کربلا حرکت کنند، صورت ظاهر به سمت کوفه بود، اما حضرت می‌دانستند که به کوفه نمی‌رسند و در کربلا شهید می‌شوند، فرمودند: **مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، مُوْطِنًا عَلٰی لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُّصِحًّا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ؛<sup>۸</sup>** هرکس آماده است که خون قلبش را در راه ما بدهد، مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ! و نفس خودش را آماده کرده برای لقاءالله، برای شهادت و کشته شدن، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا: با ما بیاید. اینجا دیگر وادی بی نیست که ما برویم پیروز شویم؛ غنیمت بگیریم؛ مقامات و پست‌های حکومتی دستمان بیاید. گفت:

برگردد آن که با هوس کشور آمده      ره نبرد به افسر شاهی گدای ما

فرمودند: هرکس اهل از دست دادن است، بیاید. ما نمی‌رویم کاسبی کنیم و به دست بیاوریم. ما می‌رویم تا هرچه داریم در راه خدای متعال ایثار کنیم؛ تقدیم و اهداء کنیم. بارها هم در طول این سفر از مکه تا

۸. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۲۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

رسیدن به کربلا و حتی شب عاشورا، یاران خودشان را سرند کردند؛ غربال کردند. دیدید در آن منزلی که توقف کرده بودند و با عده‌ای که از کوفه می‌آمدند برخورد کردند و آنها خبر شهادت مسلم را به حضرت دادند، حضرت بلافاصله یارانشان را جمع کردند و فرمودند این خبر به من رسید. بدانید در سفر ما به‌سوی کوفه، پیروزی نیست؛ حکومت نیست؛ غنیمت و پست و مقام نیست. هرکس برای اینها آمده، آمده غنیمت جنگی به دست بیاورد، موقعیت اجتماعی پیدا کند، برگردد. و عده‌ای برگشتند! حضرت بارها این کار را کردند تا خالص‌ترین یارانشان بمانند. چون وادی عشق وادی بی نیست که همه بتوانند در آن راه بروند و قدم بگذارند. شب عاشورا دیدید که حضرت چه کردند؟! فرمودند: بروید! اینها فقط با من کار دارند؛ با هیچ‌یک از شما کاری ندارند. می‌دانید که سپاهیان عمرسعد، راه به‌سوی کربلا را جاده‌ی یک‌طرفه کرده بودند؛ یعنی اگر کسی می‌خواست از امام حسین علیه السلام جدا شود و برود، راه برایش باز بود؛ اما اگر کسی می‌خواست به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شود، راه بسته بود. حضرت فرمودند: بروید! حتی برایشان توجیه درست کردند که اگر رفتید، نه مسؤولیت شرعی داشته باشید و نه خجالت اجتماعی. اولاً من بیعتم را برداشتم. اگر امشب رفتید شرعاً گناهی نکرده‌اید؛ اما اگر کسی فردا مظلومیت مرا ببیند و رهایم کند، جهنم برایش حتمی است. ولی امشب بروید، هیچ مشکلی ندارد؛ من بیعتم را برداشتم؛ بنابراین هیچ نگرانی شرعی نداشته باشید. بعد هم برای اینکه به مردم توضیح بدهید که کار خوبی کردید، هریک از شما دست یکی از خانواده و زن و بچه‌های مرا بگیرید و بگویید ما خانواده‌ی امام حسین علیه السلام را نجات دادیم. ببینید امام حسین علیه السلام شب عاشورا برای غربال اصحاب چه می‌کنند!

این، وادی بی نیست که هرکسی مرد میدانش باشد. بارها و بارها باید ابتلاء و امتحان بدهد. به صرف حرف زدن و ادعا کردن، کسی اهل وادی دل و قلب نمی‌شود. خدا فرمود: ادعا را نمی‌پذیریم. **أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟**<sup>۹</sup> آیا مردم گمان می‌کنند به صرف اینکه گفتند ایمان آوردیم، از آنها پذیرفته می‌شود؟ چون ایمان غیر اسلام است. اسلام مال همین ظواهر است؛ نمازی بخوانیم، روزه‌ای

۹. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۲.

بگیریم، قیافه‌ی مسلمانی داشته باشیم؛ اما ایمان مال قلب است؛ مال دل است. فرمود: **كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ:**<sup>۱۰</sup> خدا/ایمان را در قلب‌های اینها ثبت کرده؛ ایمان مال قلب است؛ لذا آن مدعیان دروغین ایمان که در سوره‌ی حجرات به آنها اشاره کرد، فرمود: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ:**<sup>۱۱</sup> بادیه‌نشین‌ها گفتند ما ایمان آوردیم! به آنها بگو شما ایمان نیاوردید. هرگز ایمان وارد قلب‌های شما نشده است. لذا ایمان مال قلب است و اسلام مال ظاهر است. فرمود: آیا مردم گمان می‌کنند به صرف اینکه بگویند ما ایمان آوردیم، یعنی وارد وادی قلب شدیم، یعنی از عقل هم عبور کردیم، به صرف این ادعا ما از آنها قبول می‌کنیم! به هیچ وجه این گونه نیست! **وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ:**<sup>۱۲</sup> ما پیشینیان آنها را هم امتحان کردیم؛ محک زدیم؛ غربالشان کردیم تا کسانی که به راستی اهل قلب و دلند، از مدعیان گزافه‌گو متمایز شوند. امام حسین علیه السلام هم بارها اینها را غربال کرد و بارها در موقعیت‌هایی قرار داد تا کسانی که تمام‌عیار اهل دل نیستند، از سپاه جدا شوند.

لذا شب عاشورا برای امام حسین علیه السلام کسی نمانده بود. می‌دانید این هفتادودو تن یار اباعبدالله، البته اگر هفتادودو تن بوده‌اند، چون روایت این تعداد را متفاوت نقل کرده‌اند، تا مثلاً صدوچهل نفر هم نقل کرده‌اند، ولی اگر همین هفتادو تن هم باشند، سی‌وپنج نفر از شهدای کربلا، روز عاشورا از لشکر عمر سعد جدا شدند و به امام حسین علیه السلام ملحق شدند. سی‌وپنج را از هفتادودو کم کنید، سی‌وهفت نفر می‌ماند. یعنی شب عاشورا امام حسین علیه السلام فقط سی‌وهفت نفر یار دارد! اگر آن روایت هفتادودو نفر که مشهور است، صحیح باشد، خیلی کم ماندند. در وادی دل هر کسی مرد میدان نیست و هر که ادعا کرد، ادعای او را نمی‌پذیرند. خدا فریب ادعاها را نمی‌خورد.

۱۰. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

۱۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

۱۲. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۳.



همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: **لا يُخَدَعُ اللهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ لا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ:**<sup>۱۳</sup> خدا در مورد بهشتش خدعه و فریب نمی خورد و به رضایت الهی جز از طریق اطاعت الهی نمی شود رسید. این است که وادی کربلا، در واقع عرصه‌ی جهاد اعظم است. جایی است که قلب و دل، بر عقل پیروز می شود. عشق بر تاجرپیشه بودن و حسابگر و سوداندیش بودن پیروز می شود. وادی دل است؛ وادی محبت است؛ و راه یافتن به آن قلّه‌های کمال انسانی هم، جز از راه عشق و محبت و دلدادگی، امکانپذیر نیست. همه‌ی کمالات انسانی، میوه‌ی محبت و عشق است؛ محبت به خدا و عشق به اولیای خدا؛ همه‌ی کمالات بلااستثناء! اگر شهامت است، میوه‌ی عشق است. چون چه کسی می ترسد؟ چه کسی محافظه کار است؟ کسی که دل به دنیا بسته است. حالا این دنیا، یا پست و مقام است، می ترسد اگر حرف حق بزند، فردا او را از مقامش پایین بکشند؛ یا پول و ثروتش است، می ترسد اگر فردا حرف حق بزند، اموالش را مصادره کنند؛ یا راحت و آسایش است، می ترسد اگر فردا حرف حق بزند، مجازاتش کنند؛ یا در بند محبت جانش است، می ترسد اگر حرف حق بزند، او را بکشند و اعدامش کنند؛ لذا آدم محافظه کار و ترسو می شود. اما کسی که در جاذبه‌ی عشق الهی قرار گرفت، از جاذبه‌ی محبت دنیا، رها شده و در دل او هیچ چیز جز خدای متعال و عشق خدا و اولیای خدا نیست؛ بنابراین دیگر محافظه کار و ترسو نیست. پس شهامت میوه‌ی عشق و محبت است. همه‌ی کمالات...

نمی‌خواهم وارد این مقوله شوم؛ چون خودش بحث مفصلی است در اخلاق که تمام کمالات انسانی میوه‌ی محبت خدا و اولیای خداست. همان طور که همه‌ی رذایل نفسانی هم میوه‌ی محبت دنیا است. **حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛**<sup>۱۴</sup> محبت دنیا رأس و سرچشمه‌ی همه‌ی خطیئات، همه‌ی زشتی‌ها و بدی‌هاست. این است که کسی که در مصاف بین عقل و دل، در مصاف حسابگری و سوداندیشی، با پاکبازی به

۱۳. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۹ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۸۹ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۴۴.

۱۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۱ و ۳۱۷ و ج ۳، ص ۳۳۹ و ج ۸، ص ۱۴۱ و ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۲۱۵ و ۵۰۰ و صدوق،

امالی، ص ۵۲۱ و خصال، ج ۱، ص ۲۵.



پیروزی عقل نمی‌اندیشد، درصدد پیروزی دلش است، درصدد راه یافتن به وادی قلب و پیروزی در جهاد اعظم یعنی مبارزه‌ی بین دل و عقل است، او می‌تواند به سپاه اباعبدالله علیه السلام ملحق شود. لذا جابر هم همین را گفت؛ گفت: من از حبیبم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: **مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ**.<sup>۱۵</sup>

البته ادعای محبت با حقیقت محبت خیلی فاصله دارد. مدعیان محبت فراوانند؛ اما محبتان واقعی بسیار اندکند. در کتاب *شراب طهور*، بعضی از عزیزان خوانده‌اند، آنجا در بحث محبت، پانزده تا از شاخصه‌ها و محک‌هایی که محبت واقعی را از مدعی گزاف محبت، جدا می‌کند، ذکر کرده‌ام؛ چون بعضی از مدعیان گزاف محبت نمی‌دانند که دارند دروغ می‌گویند! خیال می‌کنند که به‌راستی اهل محبت هستند. خودشان هم خبر ندارند. خدا برای اینکه آنها را مطلع کند، در وادی ابتلاء قرار می‌دهد تا به ضعف خودشان پی ببرند و بفهمند که نه بابا! تا چهارتا شعر عرفانی خواندی و چهارتا بحث محبتی شنیدی، اهل محبت نشدی. خدا حالیش می‌کند که کم داری و برو روی خودت کار کن. هنوز خیلی راه مانده تا بتوانی بگویی من اهل محبتم. محبت جز به محبوب نمی‌اندیشد. اصلاً جز محبوب را نمی‌بیند. **حُبُّكَ الشَّيْءُ [لِلشَّيْءِ] يُعْمَى وَ يُصَمُّ**؛<sup>۱۶</sup> محبت تو به یک چیز، تو را کور و کر می‌کند. غیر محبوب را نمی‌بینی؛ جز از محبوب هیچ چیزی نمی‌شنوی. محبت این است! نمی‌خواهم وارد آثار محبت بشوم که خود آن جلسات متعددی بحث دارد؛ اما فرق است بین مدعی محبت و محبت واقعی.

اصحاب اباعبدالله علیه السلام روز عاشورا محبتان واقعی اباعبدالله علیه السلام هستند؛ لذا هیچ چیز، هیچ چیز احساس نمی‌کنند. امام صادق علیه السلام فرمودند: **لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ**؛<sup>۱۷</sup> اینها اصلاً درد تیر و تیغ‌هایی را که به بدنشان وارد می‌شد، احساس نمی‌کردند. هیچ دردی احساس نمی‌کردند. چنان غرق عشق حسینی و غرق

۱۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۳۱ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۸ و تمیمی آمدی، غرر الحکم، ص ۱۷۰.

۱۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵ و فیض کاشانی، وافی، ج ۲۶، ص ۱۶۳ و عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۱۰.

۱۷. راوندی، خرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۰: **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ إِنَّكَ سَسَأُكَ إِلَى الْعِرَاقِ ... وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ...**

جمال اباعبدالله علیه السلام بودند که اصلاً چیزی احساس نمی‌کردند و این چیز عجیبی نیست؛ نگویید آخر چطور ممکن است خنجر به پهلوی آدم برود و دردی احساس نکند؟ می‌شود! قرآن در سوره‌ی یوسف علیه السلام یک نمونه‌اش را نشان داد. وقتی زنان درباری، زلیخا را مسخره کردند که همسر عزیز مصر را نگاه کن! عاشق یک غلام شده است! زلیخا برای اینکه نشان دهد که مستحقّ این مذمت و ملامت نیست، آن مجلس مهمانی را ترتیب داد و زنان درباری، همان ملامتگرها، را دعوت کرد؛ بعد هم برایشان کارد و میوه آورد؛ اینها هم به پوست کندن میوه‌ها مشغول شدند. زلیخا یوسف علیه السلام را صدا زد. یوسف علیه السلام هم صورت ظاهر خدمتکار بود و باید اطاعت می‌کرد. به او گفته بود که هر وقت صدایت زدم از این در تالار وارد شو و از در مقابل خارج شو. وقتی یوسف علیه السلام وارد شد همه‌ی زنان درباری محو جمال او شدند. گفتند این اصلاً بشر نیست! این یک ملک کریم است! و چنان غرق جمال او شدند که به جای میوه‌ها دست‌های خود را بردند. به قول شاعر دست از ترنج نشناختند. بدون اینکه هیچ دردی احساس کنند دست‌های خود را بردند. وقتی یوسف علیه السلام بیرون رفت و به خودش برگشتند، دیدند ای داد بیداد چه خبر است! آنگاه زلیخا گفت: شما که مرا ملامت می‌کنید، یک نظر یوسف را دیدید این اتفاق افتاد؛ منی که همیشه یوسف در کنارم است باید چگونه باشم؟! این مال محبت است. محبت وقتی ایجاد شود، چنین می‌کند.

اما یوسف مصر کجا، یوسف کربلا کجا؟! لذا عجیب نیست که اصحاب اباعبدالله علیه السلام روز عاشورا درد تیر و تیغ‌ها را آن‌طور که امام صادق علیه السلام فرمودند، احساس نکنند. عرض کردم، محبت علائمی دارد و کسی اگر اهل محبت واقعی شد، بر سوداندیشی‌ها و نفع‌طلبی‌های خودش فائق می‌آید و دیگر مصلحت‌سنجی‌ها نمی‌تواند او را از وادی ایثار و پاکبازی جدا کند و اسطوره‌ی این عشق، وجود مقدس اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است. اهل دلی در عالم رؤیا یا مکاشفه جلوه‌ای دیده بود، نقل می‌کرد که سر مطهر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام را بالای نیزه دیدم، با خطّ نور زیرش نوشته بود: **هَذَا عِشْقٌ!!!** این یعنی چه؟ یعنی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام عاشق نیست؛ اصلاً تبلور عشق است. امام حسین علیه السلام تمامیت عشق است؛ تمامیت عشق! و لذا در راه عشق الهی هر چه داشت، داد. بدون اینکه از آن طرف به فکر این باشد که حالا چی گیرم می‌آید. چون

اگر به فکر این بود که چی گیرم می‌آید، دیگر امام نبود. امام، قلب عالم است. در روایات معصومین علیهم‌السلام هست که امام، قلب است؛ قلب عالم است. در وجود ما هم قلب امام ماست. همه‌ی وجود ما به دلمان اقتداء می‌کند. شما هرچه را دوست داشته باشید، راجع به آن موضوع فکر می‌کنید. فکرتان هم به دلتان اقتداء می‌کند. دنبال آن چیز می‌روید؛ راجع به آن حرف می‌زنید. همه‌ی وجود ما به قلب ما اقتداء می‌کند و امام قلب عالم وجود است. امام حسین علیه‌السلام قلب هستی است؛ چون مقتداست. امام اگر حقیقت قلب نباشد، اصلاً امام نیست. امامت مال دل است؛ مال قلب است؛ مال عشق و دلدادگی است؛ و کسی به وادی قلب می‌رسد که از وادی عقل عبور کرده باشد.

فکرت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو      وندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو  
هم خویش را دیوانه کن هم خانه را ویرانه کن      وآنکه بیا با عاشقان همخانه شو همخانه شو

لذا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام هرچه داشت روز عاشورا داد. این دو بیت را به زبان حال اباعبدالله علیه‌السلام به عربی سروده‌اند:

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرّاً فِي هَوَاكَ      وَ أَيَّمْتُ الْعِيَالَ لِكُنِّي أَرَاكَ  
وَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَا      لَمَا حَنَّ الْقُوَادُ إِلَى سِوَاكَ<sup>۱۸</sup>

همه‌ی خلائق را یکسره در راه عشق تو، خدایا، ترک کردم و خانواده‌ی خودم را هم به داغ یتیمی نشاندم، به امید اینکه به دیدار تو نائل شوم خدایا. اگر در راه محبت خودت، مرا ارباً اربا کنی، قطعه قطعه کنی، قلم قلم کنی خدایا، هرگز دل من جز به سوی تو پر نمی‌کشد. گفت:

از تو ای دوست نگسلم پیوند      گر مرا بگسلند بند از بند

۱۸. حائری محلاتی، معراج‌المحبّه (لهوف منظوم) ص ۹۸.

لذا هر چه داشت، داد. جوان رشیدش علی اکبر علیه السلام را دیدید چگونه تقدیم کرد؟! امام حسین علیه السلام بیش از همه‌ی شهدای کربلا شیفته‌ی علی اکبر علیه السلام بود و در جاذبه‌ی وجودش بود؛ اما دیدید وقتی علی اکبر علیه السلام، این پسر دل‌بند و رشیدش آمد اذن میدان بگیرد، حضرت چه کرد؟! بقیه که می‌آمدند اذن بگیرند، حضرت کمی معطلشان می‌کرد؛ اما به محض اینکه علی اکبر علیه السلام آمد اذن میدان بگیرد، بلافاصله فرمودند: برو عزیزم! علی اکبرش را داد؛ علی اصغرش را داد؛ برادرزاده‌هایش قاسم و عبدالله را داد. برادر رشید و دلاورش، قمر بنی هاشم علیه السلام را داد. هر چه داشت، داد.

دیشب در مجلسی برای دوستان صحبت می‌کردم، عرض کردم، امام غیرت‌الله است. ممکن است انسان جانش را هم بدهد؛ اما ناموسش چطور؟! دیدید امام حسین علیه السلام چه کار کرد! خواهرانش را، زنانش را، دخترانش را... می‌دانست بعد از ظهر عاشورا چه اتفاقی می‌افتد. این گرگ‌های خونخوار و این حیوان‌های درنده چه می‌کنند با خانواده‌ی او! و از عصر عاشورا تا میدان کوفه، چه می‌کنند با زنان و دختران او که معجز از سرشان کشیده‌اند!! شما به خودتان فکر کنید؛ ببینید اگر قرار باشد نسبت به ناموس انسان چنین اتفاقی بیفتد، جان دادن برایش خیلی گواراتر است. امام حسین علیه السلام همه‌ی این صحنه‌ها را می‌بیند؛ می‌بیند اینها را در بازار کوفه بین نامردها می‌گردانند! می‌بیند که در این سفر طولانی از کوفه تا شام، یک عده مرد نامحرم عرق خور فاسد خونخوار قرار است این زن و بچه را بردارند ببرند! چه می‌کنند اینها!! می‌بیند که در مجلس یزید پلید، آن شامی حرامزاده، از یزید می‌خواهد که دختر امام حسین علیه السلام را به کنیزی او بدهد! امام حسین علیه السلام غیرت‌الله است. خیلی سنگین است برایشان!! اینکه می‌گویم حضرت اباعبدالله علیه السلام عشق است، وادی عشق ابتلاء دارد. انسان خیلی باید پاکبازی داشته باشد تا بتواند مدعی عشق باشد و امام حسین علیه السلام هر چه داشت، داد.

لذا وادی عاشورا وادی عشق است؛ وادی دلدادگی و پاکبازی است؛ و کسی می‌تواند به‌راستی ادعای محبت اباعبدالله الحسین علیه السلام را کند که اهل این میدان باشد. از جاذبه‌ی محبت دنیا خارج شده باشد؛ لذا بتواند به گوارایی و شیرینی بدهد؛ نه اینکه با تلخی از خودش بگند. شادمان باشد که محبوب دارد اینها

را از او می‌پذیرد. افتخار کند؛ منت به سر بگیرد. منت نگذارد که خدایا من بچه‌هایم را دادم؛ زن و فرزندانم را دادم؛ خدایا جانم را دادم؛ آبرویم را دادم. نه! منت نگذارد؛ منت بپذیرد. خدایا من منت به سر می‌گیرم که تو بچه‌های مرا پذیرفتی! لذا دیدید وقتی علی‌اصغر در آغوش اباعبدالله‌الحسین علیه السلام، با آن تیر سه شعبه‌ی حرمه، سر از پیکرش جدا می‌شود، امام حسین علیه السلام دست زیر خون گلوی علی‌اصغر می‌گیرد و به آسمان می‌پاشد و یک قطره از آن به زمین برمی‌گردد. در روایات داریم ملائکه اینها را گرفتند و به آسمان بردند. بعد امام چه فرمودند؟ فرمودند: **هُوَ عَلِيٌّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ**<sup>۱۹</sup> برای من خیلی سبک است که بچه‌ی معصوم شش‌ماهه‌ی مرا این‌طور به شهادت می‌رساند؛ چرا که در برابر دیدگان محبوبم است. **هُوَ عَلِيٌّ!** اینکه هون باشد برای انسان و با گوارایی دهد، این فقط از وادی عشق برمی‌آید و نه غیر آن.

لذا فقط کسانی که اهل عشق تمام‌عیار بودند، روز عاشورا ماندند. بقیه همه رفتند و حسین علیه السلام را تنها گذاشتند. لذاست که اباعبدالله علیه السلام فرمودند: **مَنْ أَبْرَ وَأَوْفَى**<sup>۲۰</sup> (نیکوتر و باوفاتر) از اصحاب خودم ندیدم! نه در گذشته و نه در آینده دیگر مثل یاران من نخواهند آمد. اینها انسان‌های بزرگی بودند و این برای ما پیام دارد. یعنی می‌گوید فکر نکن این وادی عشق وادی‌یی است که فقط معصومین علیهم السلام در آن پای می‌گذارند. نه؛ تو هم به معصوم اقتدا کن؛ تو هم می‌توانی وارد وادی عشق حقیقی شوی. دلیلش هم این است که اصحاب معصوم نبودند؛ اما توانستند با اقتدای به اباعبدالله علیه السلام وارد این وادی شوند و آنگاه که این‌گونه شدند، از مقام عاشقی به مقام معشوقی راه پیدا می‌کنند. یعنی کسی که عاشق خدا شد، می‌تواند به پله‌ی بالاتری رود؛ برسد به جایی که خدا عاشق او شود و این مقام، مقام معشوقی است که مقام بلندتر است. لذا قرآن کریم هم فرمود: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**، اگر به‌راستی عاشق خدا هستید، محبت خدا را

۱۹. سیدین طاووس، لهوف، ص ۱۱۷ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۲۸۹.  
 ۲۰. مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۹۱ و طبرسی، اعلام‌الوری، ص ۲۳۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲. **أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ آبَرٍ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا.**

دارید، **فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ**<sup>۲۱</sup>؛ از من تبعیت کنید. من رسول الله عاشق تمام عیار خدا هستم. دنبال من راه بیفتید و مثل من باشید. اگر مثل من رفتار کنید، من رسول الله حبیب الله هستم و حبیب یعنی محبوب، یعنی من معشوق خدایم، شما اگر عاشق خدایید، من رسول الله معشوق خدایم. اگر شما هم به راستی خدا را دوست دارید و عاشق خدایید، مثل من عاشقانه رفتار کنید، **فَاتَّبِعُونِي!** آن موقع چه می شود؟ **يُحِبُّكُمُ اللَّهُ**؛ خدا عاشق شما می شود! لذاست که ولی اعظم خدا امام عصر ارواحنفاه می ایستند و به این شهدا سلام می دهند و آن تعبیر عظیم که در زیارت ناحیه مقدسه است، خطاب به اینها بر زبان می آورند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

۲۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.